

نقش اخلاق و عرفان در نظام سیاسی اسلام

<?xml encoding="UTF-8?">

مقدمه

بدون تردید، تبیین و تحلیل دیدگاه‌های استاد شهید مطهری در مورد «نقش اخلاق و عرفان در سیاست» یا «ارائه تصویر و تفسیری روشن از حکمت عملی در دو ظرفیت»؛ یعنی «اخلاق» که انسان را به تکامل روحی و درونی می‌رساند، و «سیاست مدن» یا مدیریت و حکومت بر جامعه، که به «تکامل اجتماعی» و اداره جامعه انسانی برمی‌گردد و پیوند آن دو ظرفیت به «حکمت نظری»، که از «هست» ها و «است» ها سخن می‌گوید و آن دیگری از «باید» ها و «شاید» و «نشاید» ها بحث می‌کند (2)، هم کاری است سترگ و البته شدنی و هم نیاز به نگرش همه جانبه به اندیشه ها و بینش های استاد شهید مطهری دارد و اگر حکمت و حکومت را در تعامل و ارتباط با یکدیگر مورد شناخت و سنجش قرار دهیم و آنها را با عرفان و حکمت حضوری و شهودی یا معرفت ذوقی و باطنی گره بزنیم، در عین شیرینی و دلنشینی، کار را دشوارتر می‌نماید که چگونه «اخلاق» که عمدتاً یک مقوله فردی و نوعی تزکیه نفس و ارتباط با خداست و درون گرایی در آن متجلی است یا حداقل تفسیر و برداشت اولیه ما از آن چنین است و «عرفان» که اساساً سیر و سلوک باطنی و تهذیب، ریاضت و دنیاگریزی، جامعه گریزی و انقطاع از برون و اتصال به درون و رهایی از خلق و وصل به خالق است و یا دست کم چنین برداشت و تحلیلی از آن در ذهنها وجود دارد، با «حکومت»، «سیاست» و مدیریت جامعه که همانا رداخت به امور مردم در همه ابعاد می‌باشد در هم تنیده و به هم پیوسته باشند و اساساً چگونه است که در دل حکومت و کمت سیاسی، حکمت عملی «اخلاق» و حکمت شهودی و ذوقی «عرفان» نقش آفرین باشد؟ آیا درون گرایی با برون گرایی با هم قابل اجتماع هستند؟

آیا حکومت و تدبیر جامعه که نوعی دنیازدگی و گرایش به امور طبیعی و مادیت است با اخلاق که مقوله ای است فردی و تهذیبی و عرفان که امری است باطن محور، درون گرا و سلوکی که به نوعی دنیازدگی، خلق گریزی، تفرد، تزهد و تجرد و تجرید برای تعالی نفس و تکامل منتهی می‌شود، با هم سازگار و مرتبط اند؟ به خصوص اگر به کارکردهای اخلاق و عرفان با حکومت و سیاست و واقعیت تلخ شکاف و فاصله اخلاق و عرفان با حکومت، آن هم در جامعه و جهان کنونی بنگریم و دیوار فرهنگی، روانی و حتی عملی و عینی که میان هر کدام از آنها وجود دارد، اندک توجهی بیفکنیم، خواهیم دید که مساله با پیچیدگی و ابهام بیشتری مواجه است و سؤال عمیق تر و شبهه بیشتر و پیچیده تر می‌شود و این همان مقوله ای است که در این مقاله به دنبال حل و فصل آن، بر محور و مدار اندیشه های استاد مطهری بر آمدم و در صدد برتابیدن اخلاق و عرفان با حکومت و سیاست و حکمت سیاسی بر مدار بینش ناب اسلامی آن استاد شهید هستیم؛ لذا در چند محور به پاسخ چنین سؤالها، شبهات و تحلیل و تبیین هایی می‌پردازیم :

الف . اخلاق و عرفان در افق اندیشه استاد مطهری .

ب . سیاست و حکومت از منظر استاد مطهری .

ج . تعامل اخلاق و عرفان (حکمت اخلاقی و سلوکی) با حکومت و سیاست (حکمت سیاسی و حکومتی) .

چیستی اخلاق

استاد شهید مطهری، اخلاق را مبنایی می‌داند برای «چگونه زیستن» (3) و بر این باور است که اخلاق پاسخی است بر چگونگی زندگی نیک و برای انسان و «چگونگی عمل»، افعال اخلاقی یا افعالی که دارای تعالی و ارزش باشند . البته استاد «چگونه باید زیست» را در کنار «برای اینکه با ارزش و مقدس و متعالی زیست کرده باشیم» قرار می‌دهد (4) و لذا همه نظام‌ها و روش‌های اخلاقی را که مدعی نظام مندی اخلاقی هستند، دارای نظام اخلاقی نمی‌داند و به نقد آنها می‌پردازد . به هر حال، استاد شهید نگرشی جامع و بنیادین با تئوری تبیین شده و کامل برای اخلاق، علم اخلاق و فلسفه اخلاق دارند که دقیقاً با تعاملات اجتماعی و تاملات حکومتی و سیاسی سازگار است؛ یعنی استاد معتقدند سر ناسازگاری اخلاق و سیاست یا حکمت اخلاقی و حکمت حکومتی، در طراز تلقی و تفسیر و نگرش ما از این دو مقوله است و اگر به بازسازی اندیشه‌های آسیب دیده خویش پیرامون هر کدام از اخلاق و سیاست بپردازیم و آنها را در خانواده «حکمت عملی» ببینیم بسیاری از پرسشها و شبهات برای ما مطرح نخواهد بود چه اینکه تعالی و تکامل فردی و درونی لاجرم با تعالی و توسعه اجتماعی در هم تنیده اند و انسان بریده از جامعه نیست و جامعه محتاج حاکمیت اخلاق و ارزشهای اخلاقی است و اگر از غایات مهم بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تتمیم و تکمیل خلقهای فاضل و صفات اخلاقی بوده است، در حقیقت سرحلقه و ریشه همه تحولات اجتماعی و نظام‌های حکومتی دینی در اداره جامعه بشری را شکل می‌داد (5) یعنی «ارتباط با خدا، با ارتباط با اجتماع» در حوزه اخلاق دینی کاملاً مطرح و تحقق پذیر است و لذا باید به آفت شناسی و آفت ستیزی در تفکر دینی جامعه اسلامی و احیاء و اصلاح فکر دینی پرداخت و استاد به شدت به بازشناسی و بازسازی «مفاهیم اخلاقی» و دینی در حوزه اندیشه و سپس عمل اسلامی مسلمین اعتقاد داشته اند و به همین دلیل خطرات جموداندیشی و تحجرگرایی از جبهه درون و التقاط اندیشی و زمان زدگی و تجددگرایی از جبهه برون را آسیب‌های معرفتی در حوزه‌های اندیشه و بینش اسلامی می‌دانستند . به هر حال استاد مطهری نظام اخلاقی را به طور کلی بر سه قسم می‌داند :

- 1 . اخلاق فلسفی، که ریشه در اندیشه‌های سقراط و افلاطون و ارسطو دارد .
 - 2 . اخلاق عرفانی، که ریشه اش در سیر و سلوک عرفانی است .
 - 3 . اخلاق دینی یا مذهبی که سرچشمه هایش آیات و احادیث و آموزه‌های مستقیم دین و معارف وحیانی است .
- (6) .

و در فرازی دیگر، نظام‌های اخلاقی را به طور کلی بر دو بخش قابل تقسیم می‌دانند :

الف . نظام‌های اخلاقی مبتنی بر خودخواهی، خودپرستی، منافع شخصی یا نظام‌های خودمحور .

ب . نظام‌هایی که فراتر از خود شخص و منافع شخصی بوده و یا نظام‌های غیر خودمحور هستند . (7)

و البته «اخلاقی» که استاد آن را تبیین می‌کند مبتنی بر «انسان شناسی» خاص و تبیین ویژه‌ای از «خود» ،

«انواع خود» خودهای پنداری و حقیقی، من‌های فردی و اجتماعی، من سفلی و علوی است که در ضمن آن به

نقد آراء راسل و اگزیستانسیالیست‌ها نیز می‌پردازد . (8)

به هر حال، استاد پس از تبیین اخلاق فلسفی به تبیین اوصاف این نوع اخلاق پرداخته و می‌نویسند : این اخلاق

دارای چند خلا و کاستی است :

1 . به رابطه انسان با خدا نمی پردازد

2 . حالت ساکن دارد .

3 . این نوع اخلاق روح انسان را مانند خانه ای فرض می کند که باید با یک سلسله زیورها و زینتها و نقاشیها مزین گردد و بدون آنکه ترتیبی در آن باشد و معلوم شود که از کجا باید آغاز گردد و به کجا باید ختم شود .

4 . عناصر و مقولات روحی، چنین اخلاقی محدود به معانی و مفاهیمی است که به طور غالب آنها را می شناسیم

.

5 . این نوع اخلاق فاقد عنصری مانند واردات قلبی و درونی است و اساسا اخلاقی خشک و علمی بوده و از محیط علما و فلاسفه تجاوز نکرده و به میان عموم مردم نرفته است؛ یعنی تخصصی شده است نه عمومی و تاثیرگذار بر متن جامعه و توده های مردم، (9) تا تحول عمومی و انقلاب باطنی و روحی جمعی ایجاد نماید .

و اما اخلاق عرفانی، اخلاقی است که عرفا و متصوفه مروج آن بوده و مبتنی بر سیر و سلوک و کشف و شهود می باشد و البته به مقیاس گسترده ای، از کتاب و سنت بهره جسته است .

و اخلاق دینی که از متن آموزه های آیات و روایات گرفته شده و بر اساس متون مقدس است و وجوه مشترک فراوانی داشته و در نهایت اخلاق دینی نیز اخلاقی عرفانی است . (10) آنگاه استاد شهید، به اوصاف اخلاق عرفانی و دینی می پردازد که عبارتند از :

1 . پیرامون روابط انسان با خود، جهان و خدا بحث می کند .

2 . اخلاقی پویا و متحرک است؛ یعنی نقطه آغاز و مقصد و منازل و پایان دارد و ترتیبی خاص بین آنها موجود است .

3 . در چنین اخلاقی «صراط» وجود دارد و باید منزل به منزل آنها را پیمود و منزل قبلی مقدمه و قوه ای برای منزل بعدی است .

4 . روح بشر در چنین اخلاقی؛ مانند یک گیاه یا کودک است که طبق نظام مشخصی باید رشد و نمو کند .

5 . عناصر روحی و اخلاقی در آن، بسیار گسترده تر است .

6 . در این اخلاق، از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن می رود که منحصر به «سالک راه» در طول

مجاهدات و طی طریقت و تهذیب نفس وارد می شود و دیگر مردمان از آن واردات بی بهره اند . (11)

ناگفته نماند استاد شهید پس از بیان اشتراک های اخلاق دینی و عرفانی، به امتیازها و افتراق های آنها نیز

پرداخته اند و معتقدند اخلاق دینی در سه چیز با اخلاق عرفانی برخی از عرفا مخالف است :

الف . تحقیر عقل یا عقل ستیزی و عقل گریزی .

ب . درون گرایی مطلق و جامعه گریزی محض .

ج . نفس کشی هایی که به خوار و ذلیل ساختن و زوال کرامت و عزت نفس منتهی می شود، در حالی که تهذیب

نفس در عین کرامت و عزت نفس باید باشد . (12)

پس استاد مطهری تنها اخلاق دینی برگرفته از متن کتاب و سنت و آیات قرآنی و سنت و سیره علمی و عملی

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام را اخلاقی جامع، جهانی، پویا، کارآمد، سازگار با اداره

جامعه و سیاست، تکامل بخش انسان در ارتباط با خود، جامعه و خدا می داند و به همین دلیل در تعریف اخلاق

و خصوصیات آن می نویسد :

«اخلاق عبارت است از یک سلسله خصلتها و سجایا و ملکات اکتسابی که بشر آنها را به عنوان اصل اخلاقی می

پذیرد یا به عبارت دیگر، قالبی روحی برای انسان که روح انسان در آن قالب و در آن کادر و طبق آن طرح و نقشه ساخته می شود. در واقع اخلاق چگونگی روح انسان است. « (13) اخلاق مرتبط با ساختمان روحی انسان است و بر این اساس با آداب و رسوم در جوامع تفاوت دارد؛ چرا که آداب و رسوم، یک سلسله قراردادهای صرف می باشد که ربطی به ملکات و خلقیات و قالب های روحی درونی ندارد. « (14)

پس، از نظر استاد، اخلاق دارای ویژگی های زیر است :

1. اخلاق چگونگی روح انسان است .

2. اخلاق همان ملکات، خلقیات و خصلتهای اکتسابی انسان است .

3. اخلاق الهی - انسانی استعدادهایی بالقوه و بالفعل وجودی در انسان داشته و بتدریج در پرتو آموزه های وحیانی شکوفا می گردد .

4. اخلاق شکوفا شده در پرتو وحی و عقل، دستمایه کامل و مناسبی برای اداره فرد و جامعه یا فردسازی و جامعه سازی است .

استاد شهید ضمن بیان اهمیت و ضرورت اخلاق به عنوان : اخلاق شرط کمال انسان (15) ، اخلاق یکی از غایات مهم بعثت و رسالت (16) پیوستگی اخلاق و سرنوشت اخروی انسان (17) به سر و رمز عدم پای بندی یا تنزل التزام عملی به اخلاق در دنیای کنونی که با فرد و جامعه و حکومت و سیاست مرتبط است می فرمایند : «علت سست شدن و تنزل تقیدات در جهان امروز را می توان در سه عامل عمده جویا شد : نخست : استفاده از تلقین و تقلید صرف در القای امور اخلاقی .

دوم، عدم وجود توجیه منطقی و عقلانی برای اخلاق .

سوم، عدم وجود پایه و اساس محکم و استوار برای اخلاق که همان دین می باشد. « (18)

لذا استاد شهید پیوند دین و اخلاق را از جهات مختلف مورد بحث قرار داده و ضروری می داند که :

الف . دین بنیاد اخلاق باشد و از همین طریق آن را ضمانت نماید . (19) ب . وجود اخلاق و نیاز بشر به آن، دلیلی بر نیاز به دین است، چه اینکه انسان منهای اخلاق ممکن نیست و اخلاق منهای جامعیت و کمال و فراگیری، مطلوب نیست و این نوع اخلاق (اخلاق جامع و کامل) تنها با وجود دین و معنویت دینی امکان پذیر است؛ یعنی اخلاق سکولار و غیر دینی نمی تواند نیازهای بشری را تامین کند و تنها اخلاقی دینی است که به نیازهای فردی، اجتماعی، مادی و معنوی انسان پاسخ می دهد . (20) ج) اوصاف اصول اخلاقی؛ مانند جاودانگی و نسبت با اخلاق و نسبت اخلاق عینا به دین نیز منتقل می شود؛ زیرا دین از مجموعه عقاید، اخلاق و احکام تشکیل شده است و اگر کسی اخلاق را نسبی بداند، اصول اخلاقی و تربیتی اسلامی را نیز باید نسبی و موقت بشمارد و اگر معتقد به اطلاق و ثبات و دوام اصول اخلاقی باشد نیز اصول تعالیم اسلامی را نیز باید جاودانه، مطلق و بادوام بداند و ... (21)

آری در نظام فکری استاد مطهری دین مجموعه ای بهم پیوسته و اجزای در هم تنیده یا نظام تعریف شده و متعامل از جهان بینی و ایدئولوژی است که مکتب را تشکیل می دهد و عقیده، اخلاق و احکام است که «دین» را متعین می سازد و لذا اخلاق دینی با عقاید دینی و کلام و حکمت و فقه و شریعت و حقوق در ارتباط دقیق است حال چگونه است که اخلاق با جامعه، سیاست و حکومت مرتبط نباشد و دو جزیره جدای از هم باشند؟! اتفاقا با تصویری که استاد از اخلاق، آن هم اخلاق دینی ارائه داده و می دهند، لازمه حکومت مثبت و حکمت سیاسی کارآمد آن است که «اخلاق» و «ارزشهای اخلاقی» در حدوث و بقای حکومت نقش آفرین باشد زیرا کار و فعل

اخلاقي از نظر استاد فعلي است که با من علوي انسان مرتبط و در تعالي نفس آدميان مؤثر باشد و در ارتباط با خدا و سجايای وجودي و خدمت به خلق براي رضاي خدا صورت پذيرد، در اين صورت، هيچ منافاتي بين افعال سياسي و حکومتي با افعال اخلاقي و معنوي وجود ندارد و معنويت و سياست و اخلاق و حکومت قابل اجتماع هستند نه مانعة الاجتماع، چه اينکه فعل اخلاقي از نظر استاد داراي اوصاف زير است :

1 . از روي عقل باشد 2 . مبتني بر اراده و اختيار باشد 3 . انسانها براي آن افعال (با تکیه بر من علوي خود) ارزش قائل باشند . 4 . ارزش آنها غير مادي و فوق مادي است 5 . به خاطر ارزش ذاتي فعل انجام گیرد 6 . از سطح فعل عادي و طبيعي و غريزي بالاتر باشد . (22) پس، از دیدگاه استاد شهيد مطهري «اسلام آييني است جامع که شامل همه شؤون زندگي بشر؛ اعم از ظاهري و باطني مي شود و در عين حال که مکتبي اخلاقي و تهذيبي است، سيستمي اجتماعي و سياسي نيز به شمار مي رود . اسلام معنا را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنيا، مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداري مي کند .» (23)

ماهيت و حقيقت عرفان

از جمله دانش هايي که استاد مطهري درباره آن، از آثار گفتاري و نوشتاري نسبتاً فراواني برخوردار است، مقوله «عرفان» است و استاد از عرفان شناسان و عرفان پژوهاني است که هم عرفان را معمولاً به سبک نظري محض، اصطلاحي و قدماً به بحث نکشيده و آن را از دسترس ناپذيري، انتزاعي بودن، غير کاربردي، مخصوص خواص به صورت مطلق بودن خارج کرد و در عين حال که راز و رمزهاي عرفاني و سلوک و طي مقامات را تنها از آن مجاهدان جبهه سير و سلوک معنوي و کمال انسانها و اصحاب طريقت و حقيقت از مسير شريعت دانسته است . ليکن در تبين حقايق، معاني و آثار عرفاني بسيار روان، قابل فهم و دسترس پذير عمل کرده است و هم عرفان را با مقوله هاي فرافردی و فرادرون گرايانه، يعني نگاه به بيرون، خدمت به خلق، ارتباط با جامعه، تعاملات اجتماعي و حکومتي نيز گره زده و تفسير کرده اند و انسان کامل اسلام که يکي از ابعاد وجودي آن عرفان و تهذيب نفس و تکامل قلبي و سلوک باطني و کشف و شهود است را در ابعاد عقلاني و خردگرايانه، اجتماعي و جامعه باورانه، دنيا و آخرت ماديت و معنويت، درون و برون، درد خدا و خلق مطرح و تفسير نموده اند و در حقيقت از عرفان اصيل اسلامي، ديني، نبوي، علوي و عرفان ناب و جامع يا عرفان مثبت سخن گفته اند تا عرفان نيز توانمنديهاي لازم در پوشش همه شؤون حيات و زندگي بشري را داشته باشد و تنها از آن فرد و خلوتها و شب ها و سحرخيزيها و ارتباط با خدا نباشد بلکه در متن زندگي، جامعه، سياست و حکومت نيز حضور و ظهور داشته باشد، لذا استاد مطهري عرفان ناب را در دو محور مفهوم و مصداق بر اساس آموزه هاي اصيل اسلامي از کتاب و سنت و سيره عملي معصومين عليهم السلام و به خصوص نهج البلاغه به تصوير کشيده است . (24)

استاد مطهري عرفان را از جمله دانش هائي مي داند که در دامن فرهنگ اسلامي زاده شد و رشد و تکامل يافت (25) اگر چه در سير توسعه و تکامل خويش از فرهنگ ها و علوم ديگر نيز متاثر شده است؛ چنانکه بر فرهنگ و تمدن بشري نيز مؤثر بوده است و اين خود از قدرت دانش عرفاني اسلامي در جذب و هضم علوم و مکاتب عرفاني ملل و نحل ديگر است و البته استاد عرفان را در دو جنبه : 1 . جنبه فرهنگي عرفان علمي 2 . جنبه اجتماعي تصوف، مورد مطالعه و تحقيق قرار داده اند و به نقد اجمالي عرفان از جنبه اجتماعي يا تصوف نيز پرداخته و عرفان را از اين زاويه دستخوش تحولات دانسته و آسيب پذيري و آفت برداري آن را از اين هت بيشتر مي دانند که فرق گونه گون نيز در آن قالب پيدا شده و رواج يافته اند . (26) و در نهايت استاد با طرح ريشه هاي

عرفان و بن مایه های دانش عرفانی سه نظریه را مطرح و پس از نقد و ارزیابی هر کدام، نظریه سوم که مبتنی بر این است که مایه های اولیه عرفان را باید در اسلام سراغ گرفت و آموزه های عرفانی؛ از جمله توحید، ولایت و ... از عمق و گستره فراوانی برخوردار است که نباید و نشاید به سراغ مکتب های عرفانی دیگر از مسیحی، هندویی و ... رفت . (27)

به هر تقدیر استاد مطهری، عرفان را تکامل وجودی انسان در ارتباط با خدا و رسیدن به معرفت شهودی و عبودیت حقیقی و تامه می داند . عرفانی که انسان را «خدایی» می نماید و انسان سالک همه چیز را تجلی حق و نمود و نماد خدای سبحان می بیند و از رهگذر الهی، همه امور و افعال و احوال خویش را تنظیم می نماید؛ یعنی در همه شؤون حیاتی عارف «خدا» حضور و تبلور دارد، پس عرفان تنها «ارتباط با خدا» به صورت درون گرایانه و فردی نیست، عرفان انزواگرایی و خلوت نشینی و دل گرایی صرف نیست بلکه عرفان اصیل ارتباط با خدا و خلق و جهت الهی بخشیدن به کار برای خلق خدا است و میان رسیدگی به امور اجتماعی، سیاسی و حکومتی با سحرخیزی و شب زنده داری و گریه و لابه و ناله در برابر پروردگار عالمیان و نیایش و دعا و جهاد و مجاهده علمی و عملی، اخلاقی، سلوکی، اجتماعی و حتی اقتصادی، وصلت و التیام و هماهنگی و همگونی وجود دارد، نه تضاد و تعارض .

استاد حتی مقوله هایی چون عبادت، زهد و سلوک باطنی که تنها فردی و اخروی باشد را کافی و جامع ندانسته و آن را ناشی از خلط برداشت انحرافی در اندیشه و انگیزه و علم و عمل می داند و منشا چنین شکاف و فاصله ای میان دنیا و آخرت، سلوک فردی و اجتماعی، دنیا و آخرت، مادیت و معنویت و معرفت و سیاست و عرفان و حکومت را تفسیر تضادگرایانه میان این مقوله ها از نظر مفهومی و تئوریک دانسته، (28) و در بخشی دیگر، به عدم تحمل هر دو مقام خلوت و جلوت، درد خدا و درد خلق و درون و برون در مصادیق انسانی می داند و لاغیر . بر اساس آیاتی چون 37 سوره نور، 118 سوره توبه، 27 سوره فتح و ... و خطبه هایی چون : 210، 213، و حکمت 147 نهج البلاغه و ... جمع میان حکمت باطنی و سلوکی با حکمت اجتماعی و سیاسی را ممکن و آنها را مانعة الاجتماع نمی داند . (29)

استاد مطهری چون سیر از خود تا خدا، نیل به توحید ناب، معرفت ناب و موحد کامل شدن را در عرفان متعالی و کامل اسلامی مطرح کرده اند و چون به ارتباطهای چهارگانه «خود با خدا»، «خود با خود»، «خود با جهان» و «خود با جامعه» در عرفان اعتقاد دارند، اگر چه ارتباط خود با خدا تا مرحله فناي خود در خدا را از محوری ترین و غنی ترین بخش عرفان اسلامی و دینی قلمداد کرده اند، از «خودآگاهی» بسیار سخن گفته اند و آن را ساری و جاری در تمام ابعاد وجودی انسان و حیات تکاملی آدمی دانسته اند . ایشان از خودآگاهی حضوری (فطری)، خودآگاهی حصولی (خودآگاهی و جهان آگاهی) و خودآگاهی شهودی (سلوکی) (30) و همچنین از خود حقیقی و پنداری، خود علوی و سفلی نیز در تفسیر بسیاری از آموزه های دینی؛ اعم از معرفتی و سلوکی، علمی و عملی نیز مباحث بسیار روشنگری را طرح کرده اند (31) و با اصل اصیل «فطرت» همه مقوله های دینی را تفسیر نموده و آن را «ام المعارف» دانسته اند . (32) البته استاد «خودآگاهی» را کلید تکامل فردی و اجتماعی دانسته و ضرورت آن را اینگونه تبیین کرده اند :

1 . خودآگاهی، بنیاد و زیربنای تکامل وجودی و توسعه پایدار هستی انسان در همه ابعاد و ساحت های درونی و برونی است .

2 . خودآگاهی، اگر بر معیار حقیقی حاصل آید همانا «خودآگاهی» است .

3. خودآگاهی، همه زمینه های آسیب پذیری انسان را از حیث فکری، فعلی و رفتاری از بین می برد و زمینه های رشد و شکوفایی انسان را در عالی ترین درجه کمال ممکن انسانی - الهی فراهم می سازد .

4. خودآگاهی در فردسازی، خانواده پروری و جامعه سازی، نقش محوری دارد .

5. خودآگاهی به انسان قدرت مدیریت بر خود و تسلط بر قوای وجودی؛ اعم از ادراکی و تحریکی می دهد تا

انسان با موازنه قوای وجودی در صراط مستقیم الهی به سوی فلاح و فعلیت حرکت کند . (33)

استاد مطهری خودآگاهی را در دو محور حقیقی و مجازی (غیر واقعی) مطرح نموده و حقیقی را در بخش های :

فطری، فلسفی، جهانی، طبقاتی، ملی، انسانی، عارفانه و پیامبرانه تقسیم کرده اند (34) و آنگاه «خودآگاهی

عارفانه را آگاهی به خود در رابطه اش با ذلت حق» (35) دانسته اند و درد عارف را درد درونی می داند که از

نیازهای فطری سرچشمه می گیرد و خود درد برای او آگاهی است و او را به مسؤولیت پذیری و درد خلق برای

تحصیل رضای خداوند سبحان و می دارد (36) و البته خود انسان را که خود خدایی، فطری، ملکوتی و علوی

است، دارای درجات و مراتب می داند که باید بر اساس آگاهی، آزادی، انتخابگری و عمل استکمال یابد (37) و

جالب این است که استاد مطهری برای خودآگاهی عرفانی یا عارفانه، سه مؤلفه محوری قائل است که عبارتند از :

الف . حقیقت محوری و خداگرایی مطلق . ب . دردمندی، درد درونی داشتن، عاشق حق بودن، احساس غربت و

فراق در برابر قرب و وصال الهی داشتن . ج . تقوادماری، زهدورزی و دنیاگریزی . (38)

بالاخره سیر استکمالی انسان از خود تا خدا؛ یعنی «شدن» و صیوریتی که انسان را به خود برتر، یا خود تکامل

یافته می رساند و انسان سالک به خود حقیقی و برتر نائل شده، همواره در خدمت به مردم، حل مشکلات جامعه

و حتی حکومت و سیاست و تدبیر جامعه برای تحقق ارزشهای الهی و عدالت اجتماعی تلاش می کند و عرفان و

حکومت یا حکمت شهودی و حکمت سیاسی در اندیشه اصیل اسلامی و نگرش ها و گرایش های استاد مطهری

نه تنها متضاد نیستند بلکه متعاضدند .

لذا استاد مطهری در بخشی از تفسیر آیات قرآنی می فرمایند :

«... از اینجا تفاوت منطق عرفانی قرآن با خیلی از عرفانها روشن می شود . قرآن نمی گوید مردانی که از کار و

تجارت و بیع و بنایی و معماری و آهنگری و نجاری و معلمی و خلاصه «وظائف» دست برمی دارند و به ذکر خدا

مشغول می شوند . می فرمایند : آنها که در همان حالی که اشتغال به کارشان دارند، خدا را فراموش نمی کنند .

یگانه چیزی که هیچ وقت او را فراموش نمی کنند خداست ...» (39)

آری عرفان ناب اسلامی از رهگذر معرفت نفس، مراقبت نفس و محاسبه نفس یا خودشناسی و خودسازی عبور

کرده و تا انسان کامل شدن پیش رفتنی است . (40)

پس عرفان در جنبه علمی و معرفتی اش؛ یعنی «شناختن شهودی» و همه چیز را فروغ روی یار و تجلی دلبر و

دلدار دانستن و یافتن و در جنبه عملی و رفتاری اش؛ یعنی شدن شهودی و فنا فی الله و رسیدن به توحید ناب

و کامل الهی شدن و خداگونه گشتن و در تعالیم اسلامی چنین عرفانی هرگز با حکمت و حکومت «شریعت و

سیاست» سلوک فردی و اجتماعی، درد درونی و بیرونی، درد خدا و خلق در تعارض نیست و می توان مظهر اتم و

اکمل عرفان حقیقی و حقیقت عرفانی و انسان کامل عرفانی را پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و علی علیه

السلام و ائمه معصوم علیهم السلام بشمار آورد که بین حقایق غیب و شهادت و ملک و ملکوت جمع کرده و

شاگردان آن ذوات مقدس و به خصوص حضرت امام خمینی قدس سره را مصداق جامع و روشن عرفان اصیل

علوی دانست که بین شریعت، طریقت و حقیقت، بین حکمت و حکومت، اخلاق و سیاست، عرفان و زندگی، سیر

و سلوک و سیاست جمع نموده اند تا به بهانه عرفان، کسی از جامعه و حکومت گریزان نشود و به بهانه حکومت و سیاست کسی از عرفان و معنویت جدا نماند که حجت از نظر مفهوم و مصداق و معرفت و واقعیت، بر همه تمام خواهد بود و راه تکامل به روی همه باز است که عرفان همانا راه ولایت است و راه ولایت راهی پیودنی و همگانی است و ولایت عرفانی باولایت سیاسی و حکومتی، نه تنها منافات ندارد بلکه کاملاً سازگار است لیکن انسان عارف و جامع از نظر شخصیتی می طلبد .

نقش اخلاق و عرفان در سیاست

بنا بر مطالب پیشگفته، در باره ماهیت اخلاق و عرفان و عدم تعارض آنها با حکومت و جامعه، آن هم بر محور اندیشه های استاد مطهری، باید متذکر شویم که استاد مطهری چون رهیافتی جامع نگرانه و همبسته نسبت به معارف و تعالیم اسلامی دارند و نظام عقیدتی، اخلاقی - عرفانی و احکامی و فقهی را بهم پیوسته و در هم تنیده می دانند و برای اسلام دو بعد و فلسفه قائل است : 1 . فلسفه فردی که در تزکیه و تهذیب نفس و تکامل درونی و وجودی انسان است . 2 . فلسفه اجتماعی که در عدالت اجتماعی متجلی است . برای هر کدام، مؤلفه هایی شمرده اند چون :

الف . فلسفه فردی که عبارتند از : تعلیم کتاب و حکمت، تربیت دینی، اخلاق الهی، عرفان و حیانی .

ب . فلسفه اجتماعی، چون : عدالت محوری، آزادی گرایي و حق مداری . (41)

ایشان میان اخلاق و عرفان و تربیت یا رسالت فرهنگی اسلام با عدالت و حقیقت و حریت یا رسالت اجتماعی اسلام التیام بخشیده اند و حاکمیت حکمت اخلاقی - معنوی و عرفانی - سلوکی را بر حکمت فقهی - حقوقی و سیاسی - اجتماعی تحقق پذیر دانسته اند .

استاد شهید مطهری که از نظریه پردازان حکومت اسلامی و از مجاهدان و انقلابیون و قائل به تئوری ولایت فقیه بوده اند، بیش و پیش از همه، اهتمام خویش را در تبیین نظری و تئوریک مقوله های حکومتی و سیاسی یا نظام سیاسی اسلام به کار گرفته اند و پشتوانه فلسفی انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و حتی آفات نظری و عملی انقلاب اسلامی را طرح و هشدار داده اند و میان معرفت، معنویت، سیاست و حکومت، هیچ تنازع و تعارضی ندیده اند و در نتیجه با نگرش اخلاقی بینش عرفانی مؤلفه هایی چون : آزادی، عدالت، و ولایت را در نظام سیاسی اسلام عنوان کرده اند . اگر چه از روحانیت، دیانت، مشروعیت و ... در نظام سیاسی اسلام نیز داد سخن سر داده اند و پر پیداست که بحث های استاد مطهری در این زمینه کامل نبوده است و چنین فرصتی از سوی التقاطیون، ماتریالیسم منافق و کوته فکران و علم زدگان به او داده نشده است و نظام اسلامی و جامعه انقلابی و دین از وجود ذی جود چنین شخصیتی محروم مانده است، لیکن بر اساس آنچه در اختیار است، مؤلفه های یادشده را به بحث می گذاریم :

مؤلفه های نظام سیاسی اسلام بر اساس آرای شهید مطهری

1 . آزادی و حریت

از دیدگاه استاد مطهری، «آزادی» از مختصات انسان است که هم فرصت ها و بسترهایی برای رشد استعدادها و سیر به سوی کمال ایجاد می کند و هم لزوم عدم ایجاد مانع را شامل می گردد؛ یعنی دو جنبه اثباتی (وجود زمینه

و مقتضي) و سلبی (عدم مانع) را در بر می گیرد که در بخش اثباتی و وجود زمینه ها، مقوله آزادی تفکر و پرورش اندیشه را که غیر از آزادی عقیده می داند مطرح می کند و در بخش سلبی (عدم مانع) حقوق طبیعی هدفدار را طرح می سازد. (42)

استاد پس از طرح «آزادی حق یا تکلیف؟» می نویسد: آزادی بر دو قسم است: الف. آزادی معنوی ب. آزادی اجتماعی و آزادی معنوی را رهایی از بردگی فکری، بردگی نفسانی و رهایی از هواهای نفسانی و تعلقات و وابستگی ها و دلبستگی ها می شمارد و آن را جنبه درونی و باطنی آزادی می داند و تحقق آزادی های اجتماعی و نبودن موانع بیرونی برای رشد و شکوفایی را همانا «آزادی بیرونی» قلمداد کرده اند. پس «آزادی» در عرصه اندیشه و جامعه و سیاست، فرع و معلول «آزادگی» خواهد بود، پس اخلاق و عرفان که همان آزادی از همه تعلقات و تعینات و رهایی از خودمحوری ها و انانیت هاست، تفسیرکننده جامع آزادیهای اجتماعی نیز می باشد و از طرفی آزادی را غیر از مصالح فردی، مصالح اجتماعی نیز محدود می سازد پس «آزادی از» مبنا برای «آزادی در» خواهد بود. (43)

از سوی دیگر از نظر استاد مطهری، آزادی دو رکن دارد: الف. عصیان و تمرد ب. تسلیم و انقیاد، که باید بتدریج انسان در پرتو تربیت دینی و سلوک اخلاقی - عرفانی آن را کسب کند (44) و آموزه های قرآنی چون «فمن یکفر بالطاغوت و يؤمن بالله» نیز آزادی درونی را مطرح می کند تا روح پرخاشگری و حماسه سازی را در انسان، در نفی همه طاغوت ها پرورش دهد. چه اینکه در اسلام آزادی وسیله تامین کمال وجودی انسان است. (45) اگر چه استاد مطهری آزادی را، به رنگ و صبغه کلامی - فلسفی مطرح و سپس در ابعاد اخلاقی - عرفانی و آنگاه سیاسی و اجتماعی ساری و جاری ساخته اند و میان تقوای فردی و اجتماعی، تقوای علمی و سیاسی و آزادی معنوی و اجتماعی جمع کرده اند. (46) استاد به طور کلی اساس فکری آزادی در اسلام را بر دو چیز می داند: خدا و انسان. در خداآوری توأم با معرفت انسان مساله خود تکامل یافته و با خودیگانگی را در نقد اندیشه های افراطی راسل و اگزستانسیالیستها طرح کرده و انسان را به عنوان موجودی مطرح ساخته اند که از هر قید و بندی رها شده و تن به هیچ پستی و ذلتي ندهد و خلیفه الله گردد و ارزشهای وجودی خویش را شناخته و شکوفا سازد. (47) پس استاد چهار نوع آزادی را مطرح نموده اند:

1. آزادی در مقابل جبر (کلامی - فلسفی).

2. آزادی معنوی (اخلاقی - عرفانی و درونی).

3. آزادی سیاسی و اجتماعی (بیرونی).

4. آزادی عقیده و تفکر.

و با فرق نهادن میان آزادی در تفکر و عقیده، حاکمیت آزادی درونی بر آزادی بیرونی یا اخلاق و معنویت و عرفان و سیر و سلوک را در آزادیهای اجتماعی و سیاسی مطرح کرده اند چه اینکه بدون آزادگی، آزادی حاصل نمی شود. و معتقدند:

«آزادی برای انسان کمال است اما «کمال وسیله ای» و نه «کمال هدفی» (48)

هدف انسان این نیست که آزاد باشد بلکه انسان باید آزاد باشد تا به کمالات خود برسد. چه اینکه آزادی با اختیار در انتخاب، در هدف شناسی و هدف یابی معنا می یابد و انسان چون آزاد و مختار است معنایش این نیست که به کمال خود رسیده است بلکه با آزادی می تواند و باید به عالی ترین کمالات خویش نائل گردد و استاد شهید در تعریف آزادی می گوید:

«آزادي؛ يعني نبودن مانع، نبودن جبر، نبودن هيچ قيد و بند؛ زيرا موجودات زنده براي رشد و تكامل به سه چيز احتياج دارند : تربيت، امنيت و آزادي» (49)

چنانكه مي نويسند : «آزادي لزوم عدم ايجاد مانع است» (50) و مانعداري دو ويژگي است : 1 . بايد شانيت در قيد و بند و بار دادن انسان را داشته باشد تا انسان با كنار زدن آن، آزادي پيدا كند 2 . قواي ظاهري و يا باطني فاعل را محدود سازد . (51) آنگاه استاد به برخي مصاديق آزادي سياسي و اجتماعي نيز اشاراتي دارند كه عبارتند از : 1 . آزادي به معنای رهایی از سلطه دیگران (52) 2 . آزادي به معنای حق مشارکت (53) 3 . آزادي به عنوان حق بيان . (54)

2 . عدالت

چنانكه گذشت، عدالت، آن هم عدالت اجتماعي، از مختصات فلسفه اجتماعي اسلام است و اسلام اگر بخواهد خود را در عالم خارج و واقعيت هاي اجتماعي، نشان دهد، بايد در چهره «عدالت» متجلي گردد و عدالت از ارکان مهم فلسفه سياسي اسلام است . استاد مطهري هم به «عدل الهي» و هم به «عدل اجتماعي» در مواضع مختلف پرداخته اند (55) و مي دانستند كه مقوله عدالت آنگونه كه شايسته اش بود، در حوزه اي سياسي و حتي فقهي و حقوقي مورد بحث و كاوش علمي قرار نگرفته است و در يادداشتهاي خويش مهمترين مباحث عدالت را چنين مي داند :

1 . تعريف عدالت 2 . اقسام عدالت (روحي، جسمي، مزاجي و اجتماعي)

3 . موجبات عدالت اجتماعي (قانون خوب، اجراي مجريان، رشد عمومي) 4 . آثار عدالت (تعادل فكري و اخلاقي و عملي و آسايش روحي) (56)

استاد مطهري، عدالت فكري و عدالت اخلاقي را مقدمه اي براي عدالت اجتماعي مي داند (57) و به اين وسيله ميان اخلاق و معنويت با عدالت در جامعه و حكومت نيز پيوند برقرار مي كند؛ چنانكه تا فرد و جامعه ظرفيت لازم اخلاقي و تربيتي براي عدل پذيري و تحمل عدالت را نياياند، قسط و عدالت اجتماعي در جامعه محقق نمي شود و به همين دليل استاد در سه محور عدالت را مطرح کرده اند :

الف . معاني و مفاهيم عدالت (بناي تساوي در وضعيت مساوي، تفاوت در وضعيت متفاوت، اعطاي حق صاحب حق، تشابه و همگوني و توازن، قرار گرفتن هر چيزي در جاي خود) .

ب . ارکان عدالت (قانون عادلان، حكومت عدل و حاكم عادل، جامعه عدالت پذير، نيروهاي مجري عدالت يا عادل و عدالت خواه و نيروهاي مدافع عدالت)

ج . ابعاد عدالت (عدالت فرهنگي، اقتصادي، سياسي، آموزشي، بهداشتي و قضايي)

البته محورهائي سه گانه عدالت را مي توان در آرا و آثار متعدد استاد جمع بندي كرد . (58) به هر حال شهيد

مطهري معتقدند علماي اسلام با تبیین اصل عدل، فلسفه حقوق طبيعي را بنا نهاده اند ليکن اين اندیشه در طول تاريخ فقه اسلامي آنچنان كه مي بایست ادامه پیدا نکرد كه دردمندانه مي گویند :

«انكار اصل عدل و تأثيرش، كم و بيش در افكار مانع شد كه فلسفه اجتماعي اسلام رشد كند و بر مبناي عقلي و

علمي قرار بگيرد و راهنماي فقه شود، فقهي به وجود آمد غير متناسب با ساير اصول اسلام و بدون اصول و مباني و بدون فلسفه اجتماعي . اگر حریت و آزادي فکر باقي بود و موضوع تفوق اصحاب سنت بر اهل عدل پيش نمي آمد و بر شيعه مصيبت اخباري گري نرسیده بود، ما امروز فلسفه اجتماعي مدوني داشتيم و فقه ما بر اصل

عدل بنا شده بود و دچار تضادها و بن بست هاي كنوني نبوديم .» (59)

و يا در فراز ديگر، حقوق اسلامي را داراي روحي مي داند و پيکري، که روح آن ثابت و پيکرش متغير است و آن «اصل عدل» است که روح حقوق اسلامي است :

«اي عجب که ديگران به روح اسلامي نزديک مي شوند، ولي فقهاي ما توجه ندارند که اصل «ان الله يامر بالعدل و الاحسان» (60) به منزله روح و مشخص ساير مقررات حقوق اسلامي است ...» (61)

و يا در پيوند و نياز متقابل اخلاق و حقوق و جامعه انساني مي نويسند :

«بشریت هم به اخلاق نياز دارد و هم به حقوق . انسانيت، هم به حقوق وابسته است و هم به اخلاق، هيچ کدام از حقوق و اخلاق، به تنهائي معيار انسانيت نيست .» (62)

به هرحال استاد شهيد ميان برقراري عدالت در ابعاد وجودي انسان و قواي نفساني آدمي با عدالت در ابعاد اجتماعي نيز رابطه اي قوي برقرار کرده؛ چنانکه معتقدند :

«شخص عادل اجازه نخواهد داد که اجزاي مختلف نفس وي در کار غير مربوط به خود، دخالت کنند و يا يکي از آنها نسبت بهوظيفه ديگري تجاوز نمايد، بلکه به عکس، در درون خود نظم واقعي برقرار مي سازد . بر نفس خویش حکومت مي کند . اعمال خود را تابع انضباط قرار مي دهد . در باطن خویش صلح و صفا ايجاد مي نمايد و ميان سه جزء نفس خود هماهنگي توليد مي کند .» (63)

استاد شهيد مطهري مهمترين تقسيم عدالت را دو قسم تکويني و تشريعي دانسته و عدالت تشريعي را در راستاي هدايت فرد و جامعه مي داند که مبتني بر قوانين و دستورهاي الهي عادلانه است (64) و در عدل تشريعي مساله عدل در جامعه يا عدالت اجتماعي اهميت بسزايي دارد . چه اينکه اگر نظام اجتماعي عادلانه نباشد، جامعه دچار عدم تعادل خواهد شد . (65) و در مجموع استاد در بحث عدالت اجتماعي با بررسي آيات قرآني، آنها را چهار قسم کرده است : 1 . عدل خانوادگي 2 . عدل قضايي 3 . عدل اصلاحي اجتماعي 4 . عدل سياسي . (66)

و استاد يک قاعده کلي و رمز فراگير را در مساله عدالت و نقش آن در تشريع احکام ارائه مي دهند که :

«عدالت در سلسله علل احکام است، نه در سلسله معلولات . نه اين است که آنچه دين گفته عدل است، بلکه آنچه عدل است دين مي گويد .» (67) از جمله نظريات استاد مطهري در باره «عدل» و عدالت اين است که : 1 . عدالت فطري است 2 . عدالت مطلق است 3 . عدالت ارزش برتر است . (68)

و در پايان اين بخش لازم است متذکر شويم که در تبين مفهومي عدالت، استاد تعريف «اعطاء کل ذي حق حقه» را برگزيده و آن را جامع و فراگير دانسته و در همه معاني ديگر نيز داخل و ساري شمرده است . (69)

بدیهي است چنين عدالت ورزي و عدالت خواهي و عدالت گستري، لازمه اش عدالت در اندیشه و انگيزه، عدالت در بينش و گرايش و کشش، عدالت در اخلاق و رفتار فردي است تا عدالت در خانواده و اجتماع شکل بگيرد؛ يعني حاکميت حکمت اخلاقي - عرفاني بر حکمت خانوادگي و اجتماعي و سياسي در اين فراز نيز نمود و ظهور ويژه اي دارد .

3. ولايت

استاد مطهري مقوله «ولايت» را شاني از شؤون امامت و ساحتی از ساحت هاي رهبري» مي داند و با دو بعد امامت عقيدتي و فکري ولايت معنوي و باطني مرتبط دانسته و آن را در امامت اجرايي و مديريتي با هدف تحقق

عدالت اجتماعي معنا و تفسير مي کند (70) پس در نقطه اوج و کلان، «ولایت» شعبه اي از امامت و امامت شعبه اي از نبوت است و البته «ولایت» به معنای عرفاني و حکمت ذوقي و شهودي نیز متصور است که باطن «نبوت» است و مقام والای انسان سالک و انسان کامل و مکمل مي باشد و ولایت عرفاني یا مقامی و استعدادی، راهش به روی همه باز است و بدیهی است انسان به ولایت رسیده، در امر حکومت و سیاست نیز کامل تر و فراگیرتر و با صداقت و صراحت و حقیقت بیشتری عمل مي کند، لیکن در این موضع، مقصود ما ولایت به معنای سیاسی و اجتماعی، تدبیر امور اجتماعی برای رساندن جامعه به سوی قله کمال و اوج انسانیت است و از جمله اندیشه های بنیادین شهید مطهری اندیشه «ولایت» در حوزه «حکومت» و «مدیریت اجتماعی» است . استاد شهید مطهری «ولایت» را بجای «وکالت» در نظام سیاسی اسلام و اندیشه سیاسی خویش پذیرفته اند و مي فرمایند :

«حکمران به طور حتمی؛ یعنی کسی که متابعت مشروع دارد، نه کسی که به زور خود را تحمیل کرده است و آن کسی که متابعت مشروع دارد به دو گونه ممکن است : یکی به نحو ولایت و دیگر به نحو وکالت . آنچه در فقه مطرح است به عنوان ولایت حاکم مطرح است .» (71)

و در بخشی دیگر مساله «حق شرعی» و حاکمیت اسلام بر مردم را مطرح و تفسیر مي کند :

«حق شرعی امام، از وابستگی قاطع مردم به اسلام به عنوان یک مکتب و عقیده ناشی مي شود و مردم تایید مي کنند که او مقام صلاحیت داری است و مي تواند قابلیت اشخاص را از جهت انجام وظایف اسلامی تشخیص دهد . در حقیقت حق شرعی، لایت شرعی معین مهر ایدئولوژی زدن و حق عرفی همان حق حاکمیت ملی مردم است، که آنها باید فرد مورد تایید رهبر را انتخاب کنند .» (72)

و استاد شهید مقام حاکم در اسلام را یک مقام قدسی و الهی مي داند، لذا با نبود معصوم، با توجه به شرایط، باید حاکم جامعه جای او را بگیرد و امامت یا انتصابی مستقیم در امام معصوم است یا امامت طبق شرایط و وظایف که باز هم خدا تعیین کرده است و لذا نایب امام معصوم نیز به طور غیر مستقیم از ناحیه خداست و مقام او مقام مقدس و الهی است . (73)

استاد در بخشی دیگر «ولایت فقیه» را به ولایت ایدئولوگ تفسیر مي کند؛ (74) یعنی همه کارهای مربوط به حکومت باید مبتنی بر اعتقاد اسلامی باشد و ایدئولوگ ضمن تبیین اصول درست حکومتی در جهت اصالت، تحقق و اجرا و ترویج آن نیز تلاش و مراقبت های ویژه مي نماید . (75)

در موضعی دیگر اختیارات وسیع پیامبر و واگذاری آن از طریق امام به ولی فقیه را مطرح مي نماید و مي نویسد :

«قرآن کریم مي فرماید : «النبي اولي بالمؤمنين من انفسهم» (76) این اختیارات دامنه وسیعی دارد . حکومت اسلامی در شرایط جدید و نیازمندیهای جدید مي تواند با توجه به اصول و مبانی اساسی اسلامی، یک سلسله مقررات وضع نماید که در گذشته این موضوع منتفی بوده، اختیارات قوه حاکمه اسلامی، شرط لازم حسن اجرایی قوانین آسمانی و حسن تطبیقی با مقتضیات زمان و حسن تنظیم برنامه های مخصوص هر دو است .» (77)

همچنین استاد مطهری با استفاده از معارف قرآنی و آموزه های امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، اهداف حکومت اسلامی را عبارت از موارد زیر مي داند :

1 . بازگشت به اسلام راستین در چهره احیای تفکر دین و بازسازی اندیشه اسلامی . (78)

2 . توسعه اقتصادی و اصلاح امور معیشتی مردم . (79)

3 . اصلاح روابط اجتماعی . (80)

از سوي ديگر، مقام حاکم اسلامي را در عين قدسي و الهي بودن، انتقادپذير شمرده و نقدبردار مي دانند و نقدناپذيري مقام غير معصوم را هم براي او و هم براي اسلام مضر مي دانند . (82) و از نظر فلسفه اجتماعي اسلام، اعتقاد به خدا را مبناي حکومت مطلقه افراد نمي داند بلکه حاکم را در برابر مردم مسؤول مي شمرد و حقوق متقابل براي آنها بين حاکم و جامعه قائل است . (83) و در پايان با گره زدن اخلاق و حکومت و حاکم اخلاقي مي فرمايد :

«البته رهبر جامعه اسلامي بايد ويژگي هاي خاصي داشته باشد؛ از جمله آنکه داراي رشد اخلاقي باشد . رشد اخلاقي هم به معنای رشد و بهره برداري از سرمايه هاي وجود خود است . آنکه رشد انساني و اخلاقي را فاقد است، نمي تواند رهبر باشد .» (84)

و به همين دليل در شرايط رهبري و قانونگذار، دو مقوله «اجتهاد» و «جامع الشرايط» بودن و به عبارت بهتر مجتهد جامع الشرايط بودن را مطرح نموده اند . (85) و البته ايشان با حداثت و شدت تمام ميان ولايت در فتوا و ولايت در زعامت يا مرجع و رهبري تفکيک قائل شده و تاکيد فراوان بر آن داشته است . (86)

نتيجه آنکه استاد با تفسيري جامع از «اسلام» و کارآمدي دين مابين محمدي صلي الله عليه و آله که با عنصر امامت و رهبري تفسير شده است و با اجتهاد پويا و بالنده و ترکيب و ساز و کار انطباق با اقتضائات زمان و رشد فردي و اجتماعي و علمي و عملي جامعه بشري قابل تحقق است . عنصر حکومت اسلامي، ولايت ديني و فقه و فقيه يا حکومت ولايي را برمحول اخلاق، عدالت، معنويت و عرفان قابل جمع دانسته و به تصوير و تفسير کشيده اند و مؤلفه هاي بنيادين و محوري حکومت و سياست را نيز اخلاق و معنويت، حقوق و فقه اسلامي و عدالت اجتماعي قلمداد کرده اند . پس نه اخلاق فردي با اخلاق اجتماعي در تقابل است و نه عدل الهي با عدل اجتماعي يا عرفان ديني با عرفان سياسي و حکومتي تعارض دارد . روشن است که بهم پيوستگي همه سطوح تعاليم اسلامي با هم، مبناي تفسير درست از ابعاد و ساحت هاي متنوع ديني است؛ معنويت خواهي و حکومت طلبي براي عدالت گروي است .

و چون استاد رهبري را عبارت از «بسيج کردن نيروي انسانها و بهره برداري صحيح از نيروهاي انساني» (87) مي داند، ضرورت آن را نيز از سه راه اثبات و تبیین مي کند :

الف . بي توجهي انسانها به ذخاير و نيروهاي نهفته دروني خود .

ب . عدم هدايت غريزي در انسان، در تمام رفتارها (ناتوان ترين موجودات از نظر هدايت غريزي انسان است) .

ج . حاکميت قانون بر زندگي و رفتار بشر و اينکه بدون رهبري رفتار بشري ساماندهي نمي شود . (88)

پس رهبري نيز تنها در رهبري اجتماعي و سياسي محدود نمي شود، بلکه رهبري قواي وجودي و دروني انسانها و رهبري معنوي و تربيتي آدميان نيز مطرح است و لذا حضور معنويت و اخلاق و عرفان از دو سو براي رهبر و حکومت در نگرش استاد مطهري ضروري است :

1 . از جهت اينکه رهبر بايد واجد معنويت و اخلاق و سلوک معنوي باشد .

2 . از جهت اينکه بايد جامعه را به سوي ارزشها، کرامت، عزت نفس، معنويت و اخلاق سوق و سير دهد از اين رو است که در اندیشه استاد مطهري دين جامع، يعني اسلام، با سياست نسبتش نسبت روح و بدن يا مغز و پوست است . (89) پس رهبري مسؤول تحقق : معنويت، عدالت، اخلاق و ارزشهاي انساني و اسلامي است .

نتيجه گيري و برداشت

اخلاق به معنای چگونه زیستن و ارزشهای متعالی را در خویشتن متجلی ساختن و ارتباط با خدا به طور نسبی و ارتباط با خود تا از خود ناقص به خود کامل و از خود فروتر به خود فراتر راه یابد و عرفان به معنای سیر از خود تا خدا، هم از نظر معرفتی و هم از جهت سلوکی و رفتاری، یعنی همه چیز را ظهور حق یافتن و همه چیز را برای او و به یاری او انجام و سامان دادن. اخلاق و عرفان حقیقتی هستند که با ابعاد دیگر؛ چون عقاید و احکام عملی یا جهان بینی اسلامی و شریعت دینی در تعارض نیستند بلکه اجزای بهم پیوسته ای هستند که قابلیت تحقق و ظهور در انسان سالک رشدیافته و انسان کامل را دارند. اگر چه انسان کامل، مراتب پذیر و دارای درجات است و انبیا، ائمه و اولیا را در خویش جای می دهد و انسان کامل اسلام، انسانی عقیدتی، اخلاقی، عرفانی و همچنین انسانی فقهی و شرعی است و در نقطه اوج تکاملی اش به مرتبه ای می رسد که درد خدا و خلق، درون نگری و برون نگری، مادیت و معنویت، خلوت و جلوت، دنیا و آخرت، اعتقاد و اقتصاد، حکمت و سیاست و معرفت و مدیریت را به هم می آمیزد و پس از سفر از خلق به حق و طی سفرهای دیگر، به سفر از حق به سوی خلق می پردازد تا خلق را نیز به سوی خالق و حق ببرد و آنها را نیز روحانی و الهی نماید.

آری، در اندیشه های استاد مطهری، اخلاق و عرفان مقدمه حکومت و سیاست و از بنیادهای آن بشمار می رود تا تربیت، حکمت، عدالت و رشد و سعادت واقعیت یابد و جامعه بدون اخلاق و عرفان و اخلاق و عرفان بدون اجتماع و مردم معنا و مبنایی صحیح ندارد و از نظرگاه آن استاد شهید، «انسان کامل اسلام» جامع عقل و دل و وحی و شریعت از یکطرف و جامعه و حکومت و سیاست از طرف دیگر است و مهم بینش ها و گرایش های متعالی و اندیشه و انگیزه الهی انسان است که چگونه آدمی به تعاملات اجتماعی و سیاسی می پردازد. پس جامعه اخلاقی و حقوقی و معنوی و عرفانی لازم است و اخلاق و عرفان اجتماعی لازم و ملزوم هم هستند تا طبق تعالیم اسلامی، فردسازی و جامعه سازی مبتنی بر معنویت و عدالت محقق شود.

از نظر استاد «خودآگاهی و خداآگاهی»، «خودشناسی و خودسازی» بنیاد حکمت عملی اخلاقی و سیاسی است تا حکمت و حکومت، شریعت و سیاست، سلوک و اجتماع با هم شکل گیرند و در حقیقت، «دین» که یک نظام منسجم و بهم پیوسته ای از عقیده، اخلاق و احکام است، بنیاد و اساس چنین حقیقتی در رابطه اخلاق و عرفان با سیاست و حکومت است.

پی نوشت ها :

- (1) عضو هیئت علمی و استادیار دانشگاه.
- (2) مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، ص 348، انتشارات جامعه مدرسین، قم، سال 1362، چاپ جدید.
- (3) مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، ج 4، ص 21، انتشارات صدرا، چاپ اول، سال 61، ناگفته نماند استاد چنین تعریفی از اخلاق را زمانی درست می داند که تعریفی کلی و مطلق باشد نه «تعریفی مبتنی بر اخلاق فردی و شخصی».
- (4) همان، ص 22
- (5) فلسفه اخلاق، صص 306 و 307
- (6) تعلیم و تربیت در اسلام، ص 201
- (7) فلسفه اخلاق، صص 275 و 276

- (8) ر. ک. به : حکمت عملي، ج 4؛ آشنایی با علوم اسلامي، صص 20 - 9؛ فلسفه اخلاق، ص 75؛ انسان کامل، ص 68؛ نقدي بر مارکسیسم، ص 155
- (9) آشنایی با علوم اسلامي، بخش حکمت عملي، ص 33
- (10) تعليم و تربيت در اسلام، ص 201
- (11) آشنایی با علوم اسلامي بخش عرفان، صص 74 - 73
- (12) انسان کامل، صص 189 - 186 و تعليم و تربيت در اسلام، صص 207 - 205
- (13) تعليم و تربيت در اسلام، صص 159 - 158
- (14) اسلام و مقتضيات زمان، ج 2، ص 248
- (15) فلسفه اخلاق، صص 307 - 306
- (16) همان، ص 307 .
- (17) همان مدرک .
- (18) فلسفه اخلاق، صص 277 و 278
- (19) تعليم و تربيت در اسلام، صص 18، 34، 135 و 136 و فلسفه اخلاق، صص 289 - 276
- (20) فلسفه اخلاق، ص 291
- (21) همان، صص 300 - 250 و تعليم و تربيت در اسلام، ص 139 . حکمت عملي، ص 20 - 9
- (22) ر. ک. به : تعليم و تربيت در اسلام، ص 106؛ فلسفه اخلاق، صص 12، 13، 38، 43 و 295؛ آشنایی با علوم اسلامي بخش حکمت عملي، صص 11، 55 و 54
- (23) امامت و رهبري، ص 31، انتشارات صدرا، تهران، سال 1374
- (24) ر. ک. به : انسان کامل، سيري در نهج البلاغه، خدمات متقابل اسلام و ايران، آشنایی با علوم اسلامي بخش عرفان، تماشاگه راز و ...
- (25) آشنایی با علوم اسلامي بخش عرفان، صص 188 - 185، انتشارات جامعه مدرسين، قم، سال 1362
- (26) همان، صص 188 و 201
- (27) همان، صص 202 - 195
- (28) سيري در نهج البلاغه، صص 316 - 306، انتشارات صدرا، سال 1354
- (29) آشنایی با علوم اسلامي، بخش عرفان، صص 201 - 198؛ انسان کامل، صص 175 - 45
- (30) مجموعه آثار، ج 2، ص 320
- (31) فطرت، ص 163، چاپ اول، سال 1369، انتشارات صدرا؛ فلسفه اخلاق، صص 170 - 150؛ نقدي بر مارکسیسم، صص 101 - 58
- (32) فطرت، ص 54؛ نقدي بر مارکسیسم، ص 250؛ مقدمه اي بر مباني اسلامي، ص 35
- (33) رودگر، محمدجواد، از آئينه تا جمال، ص 20 - 19، انتشارات وثوق، قم، چاپ اول، سال 1382
- (34) مجموعه آثار، ج 2، صص 207 تا 324
- (35) همان، ص 318 .
- (36) همان مدرک .
- (37) فلسفه اخلاق، ص 169؛ تعليم و تربيت در اسلام، ص 245؛ فطرت، ص 169؛ مجموعه آثار، ج 16، ص 572

- (38) سیري در نهج البلاغه، صص 294 - 205
- (39) آشنایی با قرآن، ج 4، صص 124 - 121؛ انسان کامل، صص 155 - 154
- (40) المیزان، ج 6، صص 170 - 169 و ج 19، صص 220 - 219 و رساله الولاية، فصل چهارم . علي بن موسي الرضا و القرآن الحكيم، ج 1، ص 196، آيت الله جوادى آملی .
- (41) مجموعه آثار، ج 2، صص 63 - 51
- (42) سلسله يادداشتهاي استاد مطهري، حرف الف، ج 1، صص 71 تا 80
- (43) همان، صص 119 - 117
- (44) آزادي معنوي، صص 22 - 20
- (45) همان، صص 67 - 63 و صص 119 - 117
- (46) همان، صص 82 - 79 و 57 - 56
- (47) انسان کامل، صص 332 - 330
- (48) همان، صص 349 - 345
- (49) فلسفه تاريخ، صص 261 - 259
- (50) يادداشتهاي استاد، ج 1، ص 71
- (51) همان، ص 117
- (52) پيرامون انقلاب اسلامي، ص 62
- (53) همان، ص 99
- (54) همان، صص 19 و 11 و 9 و صص 104 - 103 و
- (55) عدل الهي، صص 35 - 23 و بررسي اجمالي مباني اقتصاد اقتصادي، صص 29 - 14 و پيرامون انقلاب اسلامي، صص 155 - 143
- (56) يادداشتهاي استاد مطهري، ج 6، ص 226
- (57) مجموعه آثار، ج 4، ص 954، ج 21، ص 206 و 212، ج 18، ص 154 و يادداشتهاي استاد مطهري، ج 6، ص 227 و 17، صص 247 - 246
- (58) مجموعه آثار، ج 4، ص 954، ج 21، ص 206، 212، ج 18، ص 154 و يادداشتهاي استاد مطهري، ج 6، ص 227 و صص 247 - 246
- (59) يادداشتهاي استاد مطهري، ج 3، ص 250
- (60) نحل : 90
- (61) يادداشتهاي استاد مطهري، ج 3، ص 271
- (62) جمهوري، ص 257 - افلاطون .
- (63) مجموعه آثار، ج 19، صص 139 - 138
- (64) مجموعه آثار، ج 4، ص 952
- (65) يادداشتهاي استاد مطهري، ج 6، ص 204
- (66) همان، ص 225

- (67) همان، ص 202
- (68) همان، ص 232؛ مجموعه آثار، ج 18، ص 157، ج 21، صص 200 - 223، ج 16، ص 437 و ج 21، صص 200 - 224
- (69) مجموعه آثار، ج 21، صص 200 - 224
- (70) امامت و رهبري، ص 54 - 10
- (71) پيرامون جمهوري اسلامي، ص 150
- (72) پيرامون انقلاب اسلامي، صص 67 - 68
- (73) اسلام و مقتضيات زمان، ج 1، صص 171 - 175
- (74) پيرامون انقلاب اسلامي، ص 67؛ مجموعه آثار، ج 1، ص 554
- (75) همان، صص 25 و 26 و 27
- (76) احزاب : 6
- (77) مجموعه آثار، ج 3، صص 194 - 195؛ اسلام و مقتضيات زمان، ج 2، صص 64 - 63، 92 - 91
- (78) پيرامون انقلاب اسلامي، ص 65
- (79) همان، ص 81؛ نهضت هاي اسلامي در صد ساله اخير، ص 65
- (80) پيرامون جمهوري اسلامي، ص 82
- (81) پيرامون انقلاب اسلامي، ص 83؛ نهضت هاي اسلامي، ص 85
- (82) پاسخ هاي استاد بر نقد كتاب حجاب، ص 71
- (83) سيري در نهج البلاغه، صص 120 - 124
- (84) يادداشتهاي استاد مطهري، ج 4، ص 54
- (85) همان، ج 3، ص 285
- (86) امامت و رهبري، ص 228
- (87) مجموعه آثار، ج 3، ص 314
- (88) همان، ج 2، ص 323
- (89) امامت و رهبري، ص 32